

کدام مرده ریگ؟

محمد مرد جوانی است که در لحظات بحران درونی، به مرور گذشته اش می پردازد و به امید احیای خانواده از هم گسیخته خود به سراغ پدر می رود که اعتیاد و بیماری زمینگیرش کرده است. پدر با عارف مسلکی ظاهری اش، خانواده را شریک سرگردانیهای روحی خود قرار داده و پشت شعارهای زاهدانه، رفتاری ظالمانه را پنهان کرده است. او اعتقاد دارد، پسرش برای پیدا کردن راه زندگی نیازی به درس و مدرسه ندارد و دنیا خود محل سلوک است و با این بینش ذهن خام و نارس کودکش را آماج اندیشه هایی می کند که خود درک نکرده است. او حتی برای ورود به جذبه های عارفانه مورد ادعای خود، به افیون پناه می برد. ریاضت دادن بچه با خوردن نان خشک و خرما و تمرین نگاه کردن به آسمان و خورشید و دیگر آزارهای پدر، از او کودکی درونگرا، پرخاشگر و غیر عادی می سازد که در ده سالگی دست به خودکشی می زند. اما، مادر تلاش می کند در خفا، پسرک را طبق خواسته های خودش با مفاهیم تازه، شعر نو و زندگی جدید آشنا کند، نتیجه، سردرگمی و انشقاق فکری و شخصیتی راوی است که در هفده سالگی برای فرار از خانه به جبهه جنگ پناه می برد و...

ساختار روایت داستان ساده و موجز و در خدمت زبان روان و پیراسته آن است. داستان سه فصل دارد. در فصل نخست گوشه هایی از کودکی و نوجوانی راوی روایت می شود. در فصل بعد روایت های خانواده منصور (دوست محمد) و تحول او در نتیجه تجربه ای عاشقانه است. منصور به گونه ای در تقابل با شخصیت محمد قرار می گیرد و نقطه های کور و ناتوانیهای عدیده ای را در محمد آشکار می کند. از جمله، تمایلات عاشقانه مرجان به محمد است که او با پنهان کردن احساسات خود آن را پس می زند. اما، فصل سوم نقطه عطف و مکمل داستان و رمزی برای واگشایی متن است. راوی در ناخود آگاهی و مکاشفه درونی به رازهای بسیاری پی می برد و سفرش به مکانی باستانی بهانه این جست و جوی درونی می شود. او در حضور سنگین گذشته که

... و جز این نیست که گذشته پایه اساسی هویت ما و درک آن به مثابه سکوی پرش و نقطه عزیمت به ابعاد حال و آینده، لازمه رشد و تحول ماست.

واکنش امروز ما در برابر سنتها و گذشته مان چیست؟ نفی مطلق گذشته و تاریخ یا پذیرش بی چون و چرای آن و یا...؟ نکته بر سر کشف دوباره گذشته و بازیافتن مایه های زنده و بالنده آن به منظور به کارگیری در زبان و اندیشه و هنر و... است. مگر رسالت ادبیات، جز ایجاد تردید در فردیت و هویت آدمی به طمع دگرگونی اوست؟

راوی داستان **میانه باد و باران** * با کاوشها و حفاریات باستان شناسی خود کدام مرده ریگ را می جوید. شاید که در میانه دنیای پدرا نه سنت و دنیای مدارای مادرانه در پی یافتن راه حلی میانه است، اما در دایره سکون و تکرار دور می زند و به شکلی متناقض نما به انکار گذشته خود می رسد. محور اندیشگی داستان، حکایتگر فرزندکشی و آمیزش و اتصال این تفکر با اسطوره های عرفانی و باستانی است؛ یعنی بیانگر قربانی شدن نسلی به سبب بی تدبیری نسل گذشته و پافشاری آنان بر راه و رسم پیشین. همان طور که سهراب ناخواسته به دست رستم کشته می شود، محمد (راوی) نیز کشته تحمیل اندیشه های ناپخته و آرمان گراییهای خام اندیشانه پدر خویش است.

پدر نمودگار شیوه نگرش شرقی به جهان است، همان که اصالت را در ثبات و تغییرناپذیری می داند و بی توجهی افراطی اش به دنیای پیرامونی، مانع به ظهور رسیدن فردیت پسر می شود.

میانه باد و باران داستانی واقع گرا با مردم و موقعیتهای متعارف و آشناست که نویسنده قصد داشته به مدد تجربه های زیسته خود، واقعیتی را در جهان متن خود مستند کند. حوادث و وقایع بیرونی چندان مهمی در فضای داستان اتفاق نمی افتد؛ بلکه در حقیقت نقطه کانونی وقایع در ذهن و روان شخصیتها رخ داده است.



مادر نیز با تردیدهای کشنده و انفعال خود و مدارای مفرطش در ویرانی راوی همان قدر نقش دارد که پدر. پدر فردی خودآزار و دیگرآزار می نماید ولی در محیط سنتی زندگی اش، نقاب دیگری به چهره دارد.

البته فضای روانی و شرایط اجتماعی تصویر شده در داستان، بستر مناسبی را برای تحلیلهای روان شناختی شخصیتها و جامعه شناختی زمانه مهیا می کند.

جابه جا در لابه لای روایتها پدر که راه و رسم سلوک را می آموزد، بخشهایی از داستان آفرینش، متناسب با مضمون سخنهایش آورده می شود و نویسنده تلاش می کند با اتحاد متون مختلف و شعر الفتی میان مضامین مشابه برقرار کند، البته حضور مستقیم متون کهن و تلمیحات و تضمینهای متعدد همه جا با متن داستان یگانه نمی شود و گاه از متن داستانی بیرون می زند، اما شیوه نویسنده در این باب به منظور تعمیق مفاهیم، اندکی خام دستانه به نظر می رسد.

از طرفی روایت توصیفی نویسنده و کاستن از کنشها و عمل داستانی، گاه از سرعت پیش روی داستان می کاهد.

زبان داستان، روان و یکدست و در خدمت مضمون آن در بخشهایی به شاعرانگی میل می کند. اما در فصل سوم که به لحاظ زمان و مکان با دو فصل دیگر، متفاوت است، زبان روایت ذهنی همین فصل مناسب حال و هوای آن به کار گرفته شده و لحن گویشی شخصیتها نیز به طور عموم در خدمت فردیت و متناسب با احوال و موقعیت آنها، گزیده شده است.

نکته مهم، لحن طنز نویسنده است که از میان سطور نانوشتۀ متن، آشکار می شود و اما آنچه باقی می ماند، میانه باد و باران تجربه های مکرر ماست که می ماند تا...

پانویس:

* میانه باد و باران، محمدحسین نوری زاد، انتشارات آبانگاه.

مانند تهدید تانکهای دشمن است، پوست می اندازد و خود را با کودک فقیر مرزنشین به نام دوست محمد یکی می پندارد و سرانجام با تصور شلیک تانک، سرش از غوغای سردرگمها در دنیای ارزش گذاری و داورها و... منفجر می شود.

در شیوه روایی داستان، روایان چندگانه هریک جداگانه به روایت می پردازند. روایتها یکدیگر را تکمیل می کنند و دورنمایی کلی از شخصیتها به دست داده می شود؛ ضمن اینکه مجموعه روایتهادر تسلط «من راوی» قرار گرفته اند و به نظر می رسد روایان متعدد داستان در مقابل وجدان گناهکارشان در پی توجیه خود هستند. کانون رمان بر محور شخصیت محمد (راوی) متکی است. شاید که در خلوت ذهنی با مرور خاطراتش علت آشفتگیهای درونی و بیرونی اش را می کاود تا آنها را بیابد و از پوسته ای تحمیلی و ناخواسته بیرون بیاید.

«محمد» شخصیتی سردرگم و نامطمئن است و پریشانیهای او معلول کودکی پرفراز و نشیب و یکه تازیهای پدر و تحمیل اندیشه های مهجور و بیمارگون او و تذبذب مادر است. پدر راه نیازمندی را در پسر می آزماید و مادر کینه های پنهان خود را با مخالف خوانیهایش در سینه او می کارد. سرانجام محمد در تسخیر دوگانگی ارزشها، به فردی آشفته و شکسته تبدیل می شود که البته در پس روایتها، احساس غم غربت و نگاه حسرت بار به گذشته که با هیچ شادکامی همراه نیست، پیداست.